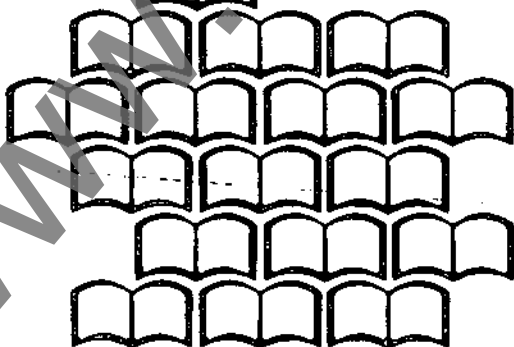


کندوکاوی در
جامعه‌شناسی ادبیات
فرهنگ ارشاد



سرشناسه: ارشاد، فرهنگ، ۱۳۲۰ -
 عنوان و نام پدیدآور: کتدوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات/نوشته‌ی فرهنگ ارشاد
 مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۴۰۸ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۹-۲۷۱-۳
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 یادداشت کتابنامه: ص. ۳۸۹-۴۰۰.
 یادداشت: نمایه
 موضوع ادبیات
 موضوع: روش‌های الواقاسم، ۲۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه، رستم و اسفندیار -
 نقد و تفسیر
 موضوع ادبیات - جنبه‌های اجتماعی
 موضوع: ادبیات فارسی - جنبه‌های اجتماعی
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ک ۴ الف/۲۵ PN
 رده‌بندی دیوید: ۸۰۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۹۴۵۷۱

www.agahpub.ir
info@agahpub.ir



کتدوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات
 فرهنگ ارشاد

چاپ یکم زمستان ۱۳۹۱، آماده‌سازی دفتر نشر آگه
 ویرایش: محمود متحد و خاطره اکرمی، حروف نگاری و صفحه‌آرایی: فرشته اذرناد
 لیتوگرافی: طلوع‌س رایانه، چاپ نیل، صحافی: جلوش
 شمارگان ۱۱۰۰ نسخه

طراحی و اجرا: علی حسینیخانی

مرکز پخش: کتاب گزیده
 انقلابیه خیابان فخررازی، بین روانمهر و لیاقی نژاد
 نیش کوچه‌ی دیلیان، شماره ۳۳
 ۹۸۷ ۴۰۰ ۶۶، ۶۶ ۶۲ ۶۹ ۴۹

۱۶،۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار
۱۱	۱. مقدمه
۳۳	۲. جایگاه ادبیات در دانش بشری
۳۳	فراپند شناخت و شکل‌گیری آگاهی
۳۹	آیا ادبیات در آگاهی علمی جای دارد یا در آگاهی هنری؟
۴۶	هنر، ادبیات، جامعه
۵۰	زبان، آگاهی و ادبیات، فرآورده‌هایی جمعی
۵۴	ادبیات چیست و تا چه حد با جامعه آمیخته است؟
۶۳	۳. ادبیات، زبان، اندیشه
۶۳	ادبیات و زبان
۷۲	ادبیات و زیبایی‌شناسی
۸۱	۴. بررسی متون موجود و مبانی نظری
۹۳	مکانب و جنبش‌های نظری ادبی / اجتماعی
۹۴	کلاسیسم
۹۶	روشن‌گری و رمانتیسم
۱۰۹	رمانتیسم نو یا دنباله‌ی رمانتیسم

۱۱۲	فرمالیسم یا صورت‌گرایی
۱۱۴	پدیدارشناسی
۱۲۲	نظریه‌ی دریافت
۱۲۹	نقد عملی و نقد جدید
۱۳۵	ساختارگرایی
۱۴۸	پساساختارگرایی
۱۵۰	ژاک لاکان
۱۵۴	دریاد، پاسااختارگرایی، واسازی
۱۶۷	۵. انواع ادبی
۱۷۹	رمان
۱۸۶	رمان در ایران
۱۸۹	شعر در ایران
۱۹۷	۶. ادبیات عامیانه به منزله‌ی پدیده‌ی برای انواع ادبی
۲۰۲	ادبیات شبکه‌ای از روابط اجتماعی
۲۰۵	بعضی ویژگی‌های جامعه‌شناختی ادبیات عامیانه
۲۱۴	انواع الگویی ادبیات عامیانه
۲۱۷	۷. مبانی زیبایی‌شناسی در انواع ادبی با توجه به جنبه‌های اجتماعی
۲۲۱	مروری بر برخی رویکردهای زیبایی‌شناسی
۲۲۸	زیبایی‌شناسی و انواع ادبی
۲۳۰	۱. تخیل
۲۵۲	۲. افسانگی
۲۵۵	۳. نوآوری
۲۶۵	۸. جایگاه سبک‌شناسی در جامعه‌شناسی ادبیات
۲۷۵	سبک کلی یا دوره و سبک شخصی
۲۷۹	مروری گذرا بر سبک‌ها ادب فارسی

۲۹۷	۹. ساختارگرایی تکوینی
۳۰۱	ساختارگرایی تکوینی گلدمن
۳۱۴	مفاهیم اساسی ساختارگرایی تکوینی
۳۱۸	مبانی پارادایمی ساختارگرایی تکوینی نقد اثر ادبی
۳۳۵	۱۰. بررسی داستان رستم و اسفندیار در چارچوب ساختارگرایی تکوینی
۳۳۷	شرایط زندگی فردوسی و پایگاه اجتماعی او
۳۴۱	انگیزه و هدف فردوسی در سرودن شاهنامه
۳۴۳	مروری بر داستان رستم و اسفندیار
۳۵۰	شخصیت‌های داستان
۳۶۰	ساختارگرایی تکوینی در داستان رستم و اسفندیار
۳۷۹	داستان رستم و اسفندیار، اوج مرادبی
۳۸۹	منابع
۴۰۱	نمایه

پیش‌گفتار

در سپهر اندیشه و آکادمی بشری ادبیات جایگاه برجسته‌ای دارد، ولی شاید این برجستگی آن‌چنان‌که بایسته و شایسته‌ی ادبیات است شناسایی نشده است. ماده‌ی نخستین و اجتناب‌ناپذیر ادبیات زبان است و زبان نیز خود عنصر شالوده‌ای فرهنگ و تمدن هر جامعه به‌شمار می‌آید. منظره‌ی رشد کمتر تمدن درخشان و ریشه‌داری را در جهان بتوان تصور کرد که دربردارنده‌ی میراث ادبی کم‌توش و توانی باشد. ادبیات بستر پویایی فرهنگ هر جامعه است و فرهنگ نیز میراث انسانی اقوام و جوامع مختلف و هم‌چنین وجه تمایز انسان از دیگر جانوران است.

پیوند تنگاتنگ ادبیات با فرهنگ و پذیرش جایگاه فرهنگ به‌عنوان گوهر زندگی اجتماعی، پیوند ساختاری ادبیات و جامعه را روشن می‌سازد. برای نمونه منابع باستانی، هم‌چون *مهابهارات* و داستان‌های پنج‌گانه‌ی *پدپای هندی* و *شاهنامه* و *کلیله و دمنه* (متن ایرانی‌شده‌ی داستان‌های *پدپای*)، که همه سرشار از شرح پایگاه‌ها و روابط اجتماعی در سطح فردی و گروهی‌اند، درهم‌تیدگی جدایی‌ناپذیر و ریشه‌دار ادبیات و زندگی اجتماعی را گواهی می‌دهند. این وضعیت از دیرباز تاکنون نه‌فقط کاستی‌نیافته که بیان واقعیت‌های اجتماعی در ادبیات نوین بسی کارکردی‌تر شده است. شاید چندان بی‌راه نباشد که گفته شود راز ماندگاری رمان‌های معروف جهان توصیف ظرایف اجتماعی و کشاکش‌های گروهی و فردی است که با بیانی اثربخش نمایان شده است. در سال‌های نخستین جنگ تحمیلی، مردم شهر اهواز زندگی دشواری را می‌گذراندند. این احمد محمود بود که در قالب داستان، شهر سوخته‌ی خود را توصیف کرد.

نویسنده‌ی این اثر که دوران دانش‌اندوزی رسمی خود را در سطح دانشگاهی در موضوع تخصصی مهاجرت به پایان رسانده، پس از اشتغال به کار دانشگاهی، به پژوهش در پیرامون این موضوع پرداخته و سپس از مهاجرت نیروی انسانی به مهاجرت اندیشه (یا مهاجرت نخبگان) و فرار مغزها و از آن رهگذر به وادی علم، هنر و ادبیات (به منزله‌ی جلوه‌هایی از فرآورده‌های اجتماعی) سر برآورده است. با این‌همه دو نیروی توانمند در برانگیزاندن نویسنده به گام نهادن در قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات سخت کارگر افتاد. یکی از آن دو، شرکت در کلاس‌ها و گفتارهای استاد آرمان‌پور در دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ و سپس بهره‌گیری از آثار نوشتاری ایشان (جامعه‌شناسی هنر، فرویدیسم و اشاراتی در ادبیات و عرفان، و کتاب به ظاهر کوچک آیین پژوهش) بود که این دانشجوی را به بازخوانی نظام‌مند برخی از آثار ادبی کلاسیک خودمان کشاند؛ آثاری که هرکدام منبعی برجسته و حتی به سودی خود، کنشی جامعه‌شناسانه‌اند. پس از تأثیرپذیری از این رابطه‌ی استاد-شاگردی، نوبت تأثیر شاگردان بر معلم‌شان رسید! و آن تشویق و واکنش نیروی جوانی بود که طی چند سال در کلاس درس «جامعه‌شناسی ادبیات» شرکت می‌کردند و هرچه تجربه و توانایی معلم‌شان بیشتر می‌شد، آن‌ها نیز به این حوزه‌ی دانشی دل‌بستگی بیشتری نشان می‌دادند و به سهم خود مشوقی اثرگذار در فراهم‌آوردن این کتاب شدند. شاید بیش از همه آن‌ها بودند که نیاز به چنین منبعی را همواره به‌طور مستقیم و غیرمستقیم خاطر نشان می‌ساختند. ولی، گفت‌وگو و گام‌زدن در این وادی گسترده و بسیار حساس، که سر می‌شکند دیوارش، جسارتی می‌خواست که تشویق آن نیروی جوان، خوف ورود به این وادی را از من گرفت و «زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد!».

در فراهم‌آوردن این اثر، یاری و پشتیبانی همسراج‌مشم، خاتم‌آذر مینا، که خود دستی و علاقه‌ای در ادبیات دارند، همواره باعث دلگرمی و پرمی‌دگی این دانشجو بوده‌است. در میان دانشجویان گرامی، نام حافظ احمدی را نباید فراموش کنم که منابع زیادی را سخاوت‌مندانه برام گرد آورد و در دسترس من قرار داد؛ سپس‌گزاری از او به‌راستی خشنودم می‌کند. از انتشارات آگه که به چاپ و نشر این اثر همت گماشته سپاس‌گزارم.

ف. ا.

مقدمه

اکنون تدریس جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های ایران عمری هفتادساله یافته؛ و این جریان از وضعیت یک درس دو یا سه ساعته در برنامه‌ی هفتگی دوره‌ی کارشناسی (لیانس) در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران شروع شده تا به امروز، که به شکل‌گیری دانشکده‌ها و گروه‌های مختلف علوم اجتماعی در سازمان دانشگاه‌های کشور انجامیده است. مباحث جامعه‌شناسی در سال‌های نخست زیرعنوان «علم الاجتماع» تدریس می‌شد و سپس در دهه‌ی ۱۳۲۰ به پیشنهاد استاد غلامحسین صدیقی که خود بنیان‌گذار جامعه‌شناسی در ایران بودند - عنوان رسمی جامعه‌شناسی به‌خود گرفت و به سرعت پذیرفته شد. هم‌چنین نزدیک به نیم قرن است که مباحثی در ارتباط با جامعه‌شناسی ادبیات وارد برنامه‌های آموزشی دانشگاهی ما شده است. چنان‌که با هم استاد صدیقی به منزله‌ی نخستین مدرس دانشگاهی، از سال ۱۳۴۸ درسی را با عنوان اجتماعیات در ادبیات در بخش علوم اجتماعی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران پیشنهاد و خودشان شروع به تدریس آن نمودند. سپس یکی دو دهه طول کشید تا در اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰، مبحث مزبور با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات فارسی به دروس رشته‌ی جامعه‌شناسی در سطح کارشناسی پیوست، که البته آن‌هم اختیاری بود و نه اجباری (روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۲۳-۲۴؛ کوثری، ۱۳۷۹: ۳۴-۳۵).

در شرایط کنونی، یکی از مشکلات هویتی این درس، عنوان مصوب آن

است که با شرح درسی مناسب با همین عنوان در برنامه‌های بعضی رشته‌های علوم اجتماعی دوره‌ی کارشناسی گنجانده شده؛ هرچند عنوان مزبور در عمل تغییر کرده و عنوان اصلاحی جامعه‌شناسی ادبیات به‌خود گرفته و معمولاً با همین عنوان نیمه‌رسمی در برنامه‌های هفتگی می‌آید. طرفه‌تر آن‌که شرح و سرفصل‌های درس مزبور هم‌چنان بر اساس همان عنوان رسمی و مصوب تنظیم شده باقی مانده و خواهی‌نخواهی طرح و مباحث آموزشی آن درس را در بسیاری دانشگاه‌ها به‌سوی همان عنوان مصوب می‌کشاند. به این معنا که دانشجوی پس از کسب اطلاعات کلی و بسیار مقدماتی، به‌طور جهشی و درواقع بدون آمادگی کافی به تحلیل مباحث اجتماعی در متون کلاسیک فارسی کشیده می‌شود. در دو سه دهی گذشته هم تعدادی کتاب متناسب با این درس منتشر شد که ناگزیر و یا خواسته و ناخواسته در جهت تأمین همین شرح درس مصوب بوده است. نمونه‌ی برجسته‌ی آن‌ها، کتاب جامعه‌شناسی ادبیات فارسی اثر استاد علی‌اکبر ترابی است، که صرف‌نظر از این امر ناگزیر، کتاب مزبور اثری سودمند است و مطالعه‌ی آن در کنار دو جلد دیگر که مکمل کار نویسنده‌ی فاضل در جامعه‌شناسی ادبیات فارسی است، برای همه‌ی ما غنیمتی است. هرچند ترابی در آن کتاب، نگاهی ژرف و دقیق به ادبیات فارسی افکنده و نقد اجتماعی ارزنده‌ای ارائه داده، اما در همین کتاب پس از فصل نخست، که به واقع مطالب مهمی را به‌طور فشرده مطرح کرده، از فصل دوم به بعد به تحلیل و نقد اجتماعی آثار شعرا و ادبای نامی ایران از فردوسی تا پروین اعتصامی پرداخته است. طبیعی است که مطالب فصل اول کتاب با وجود اهمیتی که دارد، از آن‌جا که به‌طور فشرده و گذرا بیان شده، برای دانشجو نمی‌تواند به حد کافی راهگشا و راهبر باشد، در حالی که کاملاً آشکار است که نویسنده‌ی فاضل و فروتن هنوز مطالب گفتنی و آموختنی زیادی داشته که از ذکر آن خودداری کرده است. بدیهی است تا زمانی که دانشجو با قلمرو موضوعی یک رشته‌ی علمی و هدف و مبانی نظری و روشی آن به‌طور نسبی آشنا نشود و بنیان‌گذاران آن شاخه‌ی دانش و ساختار فکری پیش‌کسوتان و سیر تکاملی آن مبحث را به‌خوبی نشناسد و نیز تا زمانی که مطالعه‌ی تطبیقی و جهان‌شمول در آن رشته نداشته باشد، نمی‌تواند به مبحثی

نظام مند^۱ (در این جا منظور جامعه‌شناسی ادبیات است) دست یابد. بنابراین، درسی با آن عنوان رسمی باعث می‌شود که دانشجوی باکاری شتاب‌زده و احتمالاً کم‌حاصل و ادار به تحلیل و واکاوی در مبانی و دیدگاه ژرف بزرگانی چون فردوسی، مولوی، حافظ و... شود. این وضعیت ما را به یاد آن بیت پرمعنای فروغ فرخزاد می‌اندازد که «پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است». ما بدون این که پرواز را یاد بگیریم می‌خواهیم تفاوت پرواز عقاب و شاهین و کبوتر و غیره را بررسی کنیم. و اما چنان‌که اشاره شد، علاوه بر اثر برجسته‌ای که به گونه‌ای ویژه در بالا بیان اشاره رفت، شمار دیگری از دانش‌وران کشور که خود احتمالاً مدرس جامعه‌شناسی ادبیات بوده‌اند، اقدام به تدوین کتاب‌هایی کرده‌اند که کم یا بیش متأثر از همان سوی‌گیری‌اند. این منابع در فصل مربوط به پیشینه‌ی تحقیق مرور خواهند شد.

دانشجوی هوش‌مند می‌داند هر اثری یا کتابی که نوشته می‌شود به‌ویژه آن که هویت آموزشی دارد ضرورتاً بر اساس هدفی معین، پرداخته، و پذیرفتنی تدوین می‌شود، و بر اساس همین استدلال، اجزا و فصول آن اثر هم با هدفی مشخص تنظیم می‌گردد. هدف اصلی ما در این فصل، نخست طرح همین مسئله‌ی سوی‌گیری در تدریس جامعه‌شناسی ادبیات و تأکید بر کمبود منابع برای این درس است. می‌خواهیم بر این نکته نیز تأکید بگذاریم که دانشجوی بیش و پیش از همه نیاز به منابعی دارد که او را با مبانی و اصول یادگیری جامعه‌شناسی ادبیات آشنا کند.

کتاب حاضر برپایه‌ی همین ملاحظات تهیه شده است. البته این ادعای بزرگ و دور از واقع‌بینی است که تصور کنیم این اثر بتواند این مشکل را به کلی حل کند. هدف اصلی تأکید بر این نیاز است که ما باید به ابزار نظری و پژوهشی کافی برای بررسی کارکرد جامعه‌شناختی متون ادبی مجهز شویم، و با اولویت قائل شدن به آن، ارزیابی و نقد ادبی متون کلاسیک فارسی را به دوره‌های پیشرفته‌تر و به ذهن‌های پرورده‌تری واگذاریم. در این جا لازم می‌داند برای پایان‌بخشیدن به چالشی که نسبت به عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات فارسی»

مطرح شد، اگر هنوز این عنوان را موجه و قابل دفاع می‌دانیم، لازم است دروسی، مثلاً با عنوان «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش مدارس ایرانی»، یا «جامعه‌شناسی شهری ایران»، قبل از درس‌های فعلی «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش»، و «جامعه‌شناسی شهری» در دروس موجود در برنامه‌های مربوطه بگنجانیم. در حالی که تردیدی نیست که دانشجو، مثلاً درس «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» را می‌خواند تا بتواند وضعیت کنونی آموزش و پرورش در ایران را به‌طور نسبتاً علمی تحلیل نماید. بنابراین کتاب حاضر با عنوان کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات تهیه شده، به امید این‌که بتواند برخی از اصول نظری و تحقیقی کلی برای کندوکاو در متون ادبی ما را در سطح آموزش پایه‌ای درسی برای دوره‌ی کارشناسی علوم اجتماعی (و احیاناً کارشناسی ارشد) فراهم نماید.

بی‌تردید این اثر نیز کاستی‌ها و لغزش‌هایی خواهد داشت. در این‌جا نگرانی پژوهش‌گر پرکار و اخلاق‌مند ما، محمدجعفر پوینده، هم‌چنان باقی است که عقیده داشت کمبود مزبور را کوشش یک یا حتی چند پژوهش‌گر معذور و به‌طور موردی و بر اساس انگیزه و حلقه‌ی فردی که اقدام به انتشار اثری در این‌باره کنند، رفع نمی‌شود. پیشرفت‌های به‌راستی بنیادی روزی تحقق خواهد یافت که جامعه‌شناسی ادبیات به عرصه‌ی پژوهش جمعی تبدیل شود و در شمار فزاینده‌ای از دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در ایران و هم‌چنین در سراسر جهان دنبال شود (پوینده، ۱۳۷۷: ۱۳؛ مقدمه‌ی هشتم).

گئورگ لوکاج، که او را از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی ادبیات دانسته‌اند، دیدگاه تحلیلی خود را در این زمینه بر اساس پیوند نزدیک و دیالکتیکی هنر و جامعه بنا می‌نهد و به‌پشتوانه‌ی برخی منابع فکری و مراجع علمی تأکید دارد که ادبیات را [به‌منزله‌ی شاخه‌ای از زیبایی‌شناسی] هرگز نباید از فرآیند تکاملی زندگی جدا در نظر گرفت (لوکاج، ۱۳۷۳: ۱۳۲-۱۳۷). آیزایا برلین با وجود جهان‌بینی نسبتاً متفاوتی که با لوکاج دارد، تقریباً هم‌سوی با او معتقد است تمامی هنر کوششی است برای بازنمایی تصویر بیان‌ناپذیر فعالیت بی‌وقفه که همان زندگی است با کمک نمادها (برلین، ۱۳۸۵: ۱۹۷). برخلاف برداشت افرادی چون فلور که تأکید داشتند جستارهای هنری با مسائل اجتماعی و

سیاسی آمیخته نشود، آلدوس هاکسلی از این رویکرد انتقاد نموده و کوشش داشت در نوشته‌هایش بی‌پروا به افشای سده‌ی ناآرام خودش (سده‌ی بیستم) بپردازد (هاکسلی، ۱۳۷۶: ۲). گاهی مطالعه‌ی یک متن ادبی واقع‌گرایانه بسیار ژرف‌تر از یک متن تاریخی ما را از اوضاع و احوال مردم در یک دوران معین آگاه می‌کند. اشعار حافظ نمونه‌ی بارزی از این ادعاست. و یا ممکن است یک رمان مانند فصل اثر کافکا، ظریف‌تر از بحث ماکس وبر درباره‌ی بوروکراسی و عقلاست دیوان‌سالاری ما را با آن رویکرد جامعه‌شناختی آشنا کند.

به نظر می‌رسد که در تأکید بر تعامل بین جامعه‌شناسی و تحلیل‌های ادبی و در ارتباط با شرایط خودمان، نیاز به بازاندیشی بیشتر و دقیق‌تری داریم. مثلاً، نویسندگان و ادیبانی نام‌داری چون شکسپیر، بالزاک، دیکنز، و... هر کدام از دیدگاه اجتماعی ویژه و قابل توجهی برخوردار بوده و معمولاً این دیدگاه‌ها به گونه‌ای ظریف و حساب‌شده (و گاهی ناخودآگاه) در آثار آن‌ها بازتاب یافته است، به طوری که شاید همین نگرش اجتماعی - تاریخی آن‌هاست که همراه با مهارت‌های زیبایی‌شناختی، موجب ماندگاری و زنده ماندن آثار و نام آن‌ها شده است. به یمن همین ویژگی‌هاست که معمولاً صاحب‌نظران و تحلیل‌گران اجتماعی، برای فهم پذیرتر کردن بحث‌های خود یا برای این‌که پشوانه‌ای برای تبیین خود فراهم کنند به آثار و گفته‌های این بزرگان ادبی ارجاع می‌دهند. به همین ترتیب بزرگان ما هم چون فردوسی، مولوی، حافظ، نیما و بسیاری دیگر از ادیبانی نامی از این دیدگاه اجتماعی - تاریخی، به گونه‌ای ژرف و ظریف برخوردار بوده‌اند. به همین دلیل به نظر می‌رسد که ما، و به ویژه دانش‌پژوهان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، نیاز بنیادی به مطالعه‌ی متون ادبی کلاسیک جهان و مهم‌تر از آن به متون ادبی کشور و زبان خودمان داریم تا به کمک آن‌ها بتوانیم بینشی ژرف‌تر از روابط و موازین اجتماعی و فرهنگی خود داشته باشیم. شاید این نکته را بتوان با تأکید بیشتری بیان کرد که اگر قرار است نگرش بین‌رشته‌ای^۱ را توسعه دهیم، که امروزه در جهان و به ویژه در علوم اجتماعی پی‌گیری می‌شود، ضرورت مطالعه‌ی متون کلاسیک بومی و جهانی دوچندان می‌شود.

نویسنده‌ی این سطور، در سال‌های نخستین تدریس جامعه‌شناسی ادبیات، از دانشجویان این درس می‌خواست تا با مراجعه به متون ادبی فارسی - به‌ویژه آثار شعری سبک‌های مختلف - مطلبی را تهیه کرده و به منزله‌ی بخشی از تکلیف درسی خود در کلاس ارائه دهند. علی‌رغم این‌که دانشجویان ما آزمون دشوار سرامری را گذرانده و در آن به پرسش‌های نه‌چندان ساده‌ی ادبیات پاسخ داده بودند، کمتر دانشجویی بود که بتواند مثلاً یک غزل حافظ یا سعدی را درست، روان و متوازن بخواند؛ روشن است که در این صورت فهم آن آثار و تحلیل نگرش‌های اجتماعی و یا ارزیابی اجتماعی آن‌ها توقع بی‌جایی است. بعضی از ماها هرچند در جوانی با آثار بزرگان ادب اندک آشنایی یافته‌ایم، ولی چون نظام آموزشی و رسانه‌ای ما در این زمینه برنامه‌ای جدی ندارند، فقر اطلاعاتی در آگاهی از محتوای میراث ادبی در اجتماع علمی ما کاملاً احساس می‌شود. از این‌رو شاید مطالعه‌ی آثاری در قلمرو «جامعه‌شناسی ادبیات» برای اکثریت تحصیل‌کردگان ما لازم است تا دیدی گسترده‌تر، ژرف‌تر و واقع‌بینانه‌تر از شرایط اجتماعی خود به دست آورند.

چنان‌که در فصل‌های بعد خواهد آمد، در جامعه‌شناسی ادبیات، ادبیات به صورت یک ساختار اندیشمانی گسترده و چندگانه و در جایگاهی مشترک بین علم و هنر قرار می‌گیرد، یعنی از یک سو به آن به منزله‌ی جلوه‌ای از زیبایی‌شناسی و شاخه‌ای از هنر نگاه می‌کنیم و از سوی دیگر فاصله‌ای بین توصیف ادبی و بیان جامعه‌شناختی نمی‌بینیم. البته مطالعه‌ی آثار ادبی - هم چون شناخت و فهم آثار موسیقایی، نقاشی و غیره - نیاز به آموزش، آگاهی نظری، و تحلیل‌های نظام‌مند دارد. برتسن^۱ توضیح می‌دهد که صورت‌گرایان^۲ روسی، مانند یاکوبسن و تینیانوف^۳ استدلال کرده‌اند که مطالعه‌ی ادبیات باید به کمک یک علم نظام‌مند^۴ صورت پذیرد (برتسن، ۱۳۸۳: ۵۳). شاید بتوان گفت که «جامعه‌شناسی ادبیات» یکی از کوشش‌های نظام‌مند و علمی است که می‌تواند به مطالعه‌ی ادبیات کمک کند. نیازی به ذکر

1. Berthnes 2. formalists 3. Tynyanov (1879-1943).

۴. احتمالاً مترجم کتاب برتسن کلمه‌ی systematic را نظام‌مند ترجمه کرده که در این صورت باید پرسید که آیا علم غیرنظام‌مند هم وجود دارد؟

این نکته نیست که نه لازم است جامعه‌شناس خود یک ادیب یا هنرمند حرفه‌ای باشد و نه ضرورتاً یک ادیب وظیفه دارد مدارج رسمی آموزش جامعه‌شناسی را طی کند، بلکه منظور تأکید بر نیاز متقابل هرکدام از این دو دسته اندیش‌مندان به آگاهی از حوزه‌ی مطالعات دیگری است.

نکته‌ای که در بالا گفته شد نیاز به ژرف‌کاوی بیشتری دارد. هم‌اکنون اهمیت رویکرد بین‌رشته‌ای در تحلیل‌های علمی به‌خوبی درک شده است. به‌ویژه این‌که، امروزه، نظریه‌های جامعه‌شناختی و ادبی به فصل مشترک قابل توجهی رسیده‌اند، و این فصل مشترک عمده‌تأ در بستر دیدگاه ساختارگرایی و پساساختارگرایی تجلی یافته است. (در این جا نقدهایی را که بر ساختارگرایی و پساساختارگرایی وارد می‌شود قابل توجه، ولی امری جداگانه می‌دانیم). اگر روش تجربه‌گرایی در علوم اجتماعی - به‌ویژه مثبت‌گرایی و کارکردگرایی - علاقه‌ی چندانی به بازانندیشی در حوزه‌های فلسفی و تفسیری و تفهیمی زیبایی‌شناختی متن ندارند، ساختارگرایی چون ژاک لاکان، لویی آلتوسر، و سپس رولان بارت و مانند آن‌ها، دامنه‌ی ساختارگرایی را گسترش داده (حتی به پساساختارگرایی رسیده‌اند)، به‌طوری‌که در مباحث تفسیری فلسفی آن‌ها مرز مشخصی بین تحلیل‌های اجتماعی و ادبی وجود ندارد. در تحلیل‌های دریدا، متن با کنش و ظاهر رویداد اجتماعی یکسان تلقی می‌شود. به نظر باختین، انسان آفریننده‌ی متن است و کنش انسانی یک متن بالقوه به‌شمار می‌آید (نقل از احمدی، ۱۳۸۲: فصل ۴). اندیش‌مندان مثبت‌گرا بر دوگانگی‌یادی بین نظر و عمل (ذهنیت و عینیت تا دوگانگی علم و فلسفه) تأکید دارند، ولی به نظر ساختارگرایان، به‌ویژه اندیش‌مندان امروزی و ازجمله نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت، دوگانگی مهمی بین کنش‌های ذهنی و عینی و حتی دوگانگی بین کنش و ساختار وجود ندارد. متن می‌تواند به‌طور کلی یک کنش نظری/عملی باشد و نیز، برعکس، کنش انسانی (که بین جنبه‌های ذهنی و عینی آن مرز مشخصی وجود ندارد) خود یک متن به‌شمار می‌آید.

در هر حال، آگاهی از جهت‌گیری علمی و تداخل روش‌های تفسیر، تبیین، و تأویل، که هم‌پوشی نظریه‌ی اجتماعی و ادبی را به همراه داشته، برای دانشجویان ما لازم است. حتی شاید گاهی ورود به این وادی درک برخی

نگرش‌های جامعه‌شناختی ناب را ملموس‌تر و مانوس‌تر کنند. بنابراین، کوشش در این زمینه ضرورت و اهمیت موجهی دارد. بدیهی است نکته‌ی بسیار مهم این‌که کوشش مزبور باید مستکی بر بینش و مهارت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نظام‌مند باشد. به‌نظر می‌رسد میدان کنش‌کاوی و پژوهش‌گری در جامعه‌شناسی ادبیات بسیار گسترده است. به یاد داشته باشیم که قلمروهای جامعه‌شناسی و ادبیات هر دو در جولانگاه اندیشه‌ی بشری پهنه‌ی گسترده‌ای دارند. بعضی صاحب‌نظران کوشیده‌اند تا رشته‌های مختلف علوم اجتماعی به معنای کلی را [در مقابل علوم طبیعی] به دو دسته علوم اجتماعی خاص و علوم اجتماعی عام تقسیم کنند. در این تقسیم‌بندی، رشته‌های علوم اجتماعی خاص بررسی حوزه‌های ویژه و مشخصی از زندگی اجتماعی را موضوع معرفتی خود قرار می‌دهند، مانند اقتصاد، مدیریت، حقوق، جمعیت‌شناسی و غیره. اما علوم اجتماعی عام شامل رشته‌های انگشت‌شماری است که به تاریخ، انسان‌شناسی، و جامعه‌شناسی محدود می‌شود (آگ‌برن و نیم‌کف، ۱۳۵۶: ۷۷). قلمرو موضوعی این سه رشته‌ی علمی تمامی عرصه‌ی زندگی اجتماعی را دربر می‌گیرد، چیزی که هست کانون توجه یا محور مطالعاتی این سه رشته‌ی متفاوت است. چنان‌که تاریخ زندگی اجتماعی را در سیر تداومی آن و در محمل زمان و در دوران‌های مختلف تاریخی مطالعه می‌کند؛ انسان‌شناسی در همان قلمرو به مطالعه‌ی فرهنگ، ویژگی‌های آن، عناصر تشکیل‌دهنده و سیر تحولی آن می‌پردازد و جامعه‌شناسی به بررسی شبکه‌ی روابط اجتماعی در مقیاس خرد و کلان زندگی بشری می‌نشیند. بنابراین، مشخص است که حوزه‌ی اندیشگی جامعه‌شناسی گسترده است و تمامی عرصه‌ی زندگی اجتماعی را می‌کاود و نظام روابط اجتماعی را تحلیل می‌نماید. از سوی دیگر، عرصه‌ی ادبیات اگر گسترده‌تر از جامعه‌شناسی نباشد محدودتر از آن نیست، چنان‌که در مطالعه‌ی سبک‌های ادبی به ضرورت به قلمرو تاریخ هم وارد می‌شویم. از این‌رو ادعا و انتظار این‌که بتوانیم با این کتاب تمامی جنبه‌های جامعه‌شناسی ادبیات را در حد کافی بررسی کنیم، دور از واقع‌بینی خواهد بود.

تا این‌جا کوشش نمودیم اهمیت «جامعه‌شناسی ادبیات» و لزوم انجام دادن

پژوهش‌های بیشتر در این حوزه را مورد تأکید قرار دهیم. هنوز رابطه‌ی متقابل بین تحلیل‌های جامعه‌شناختی و تفسیرهای ادبی چنان‌که شایسته و بایسته می‌باشد مورد توجه قرار نگرفته است. آثاری که در این باره منتشر شده در فصل مربوط به بررسی متون موجود مرور خواهد شد. در این جا می‌خواهیم تأکید کنیم که با وجود منابع موجود هنوز هم جای یک یا چند متن آموزشی که نیاز دانشجویان جوان را پاسخ دهد خالی است. بی‌شک منظور این نیست که منابع موجود نارسایی و کمبود اساسی دارند، بلکه در حقیقت بار پژوهشی و تحلیلی در این حوزه بسیار گسترده و سنگین است (وگرنه بدیهی است که کار تحقیق عموماً دشوار است و هر پژوهشی می‌تواند جنبه‌های کم یا بیش مثبت و سازنده و نیز نارسایی‌هایی داشته باشد، چنان‌که اثر حاضر نیز از این دایره برکنار نخواهد بود).

پس از این نکته‌ی مهم و اساسی، نکته‌ی دیگری که در این فصل مقدماتی قابل توجه است، روشن‌نمودن قلمرو نظری و پژوهشی جامعه‌شناسی ادبیات است. پیش از آن‌که قلمرو موضوعی جامعه‌شناسی ادبیات را مرور کنیم، لازم است اندکی درباره‌ی رابطه‌ی ادبیات با برخی جنبه‌های اساسی زندگی اجتماعی و نیز بعضی کارکردهای اجتماعی ادبیات اشاره‌هایی بشود، شاید این کوشش به‌خودی خود ما را وارد قلمرو موضوعی و پژوهشی جامعه‌شناسی ادبیات کند. کنش (ذهنی و عملی) هنری و ازجمله ادبی رابطه‌ی دیالکتیکی (متقابل و مؤثر) با زندگی اجتماعی دارد. لوسین گلدمن، در تشریح روش ساختارگرایی تکوینی در جامعه‌شناسی ادبیات، تأکید دارد آفرینش فرهنگی — و ازجمله آفرینش ادبی — رفتار ممتاز و معنادار است و به هدفی نیز یک می‌شود که اعضای گروه اجتماعی معینی [از یک گروه کوچک اجتماعی تا کل جامعه] به آن گرایش دارند. هر بار که انسان به عملی می‌پردازد، می‌خواهد کاری را انجام دهد یا مسئله‌ای را حل نماید؛ و به‌طور کلی می‌خواهد با رفتارش جهان پیرامون را چنان دگرگون کند [هر چند در خیال، که آن هم می‌تواند اندیشه‌ساز باشد و به عملی منجر شود، چنان‌که برای نمونه هدف فردوسی در شاهنامه چنین بود] که پاسخی معنادار برای مسئله‌ی خود بیابد (گلدمن، در پوینده، ۱۳۷۷: ۲۰۳). بدیهی است معیارهای معناداری این رفتار را شخص شاعر و ادیب نمی‌سازد.

صاحب‌نظران دیگر نیز با این گفته‌ی پایه‌ای گلدمن موافق هستند. نویسنده نه فقط تحت تأثیر جامعه قرار دارد، بلکه متقابلاً بر آن تأثیر می‌گذارد. تلاش هنری فقط از زندگی نسخه‌برداری نمی‌کند، بلکه به آن شکل می‌دهد (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۱۰۹).

شناخت و بررسی تحولات هنری یک جامعه کمک مؤثری به شناخت و آگاهی از تحولات فرهنگی و زیربنایی جامعه می‌کند. لوونثال که از پیشگامان نظریه‌ی انتقادی و هم‌چنین از پیش‌کسوتان جامعه‌شناسی انتقادی ادبیات است عقیده دارد ادبیات بگانه منبع مطمئن برای آگاهی و خودآگاهی بشر و برای رابطه‌ی فرد با جهان به مثابه‌ی تجربه است. هنرمند نه فقط برای دوره‌ی خویش بلکه برای دوره‌ی ما نیز دروند جامعه‌پذیری یا، به عبارتی دقیق‌تر، فضای اجتماعی شخصی و خصوصی و فردی را به حوزه‌ی آگاهی می‌کشد و بدین‌گونه پیوسته آگاهی دروغین ما را اصلاح می‌کند (لوونثال، ۱۳۸۴: ۱۵۶). او سپس ادامه می‌دهد نقش جامعه‌شناسی ادبیات انتقادی در تحلیل فضای اجتماعی خصوصی و شخصی و پرده‌برداری از جبر اجتماعی پدیده‌هایی چون عشق و دوستی و رابطه‌ی ایشان با طبیعت و خودانگاری و مانند آن شایان اهمیت است (همان‌جا). به همین ترتیب، ایگلتن با مراجعه به نظر منتقدانی چون سایمون لسر^۱ (۱۹۷۵) می‌نویسد قالب ادبی دارای تأثیری اطمینان‌بخش است که با اضطراب مبارزه می‌کند و تعهد ما نسبت به زندگی، عشق، و نظم را تحسین می‌نماید (ایگلتن، ۱۳۸۰: ۲۵۰). به کارر جاناتان کالر، همه‌ی ویژگی‌های ادبیات را می‌توان زیرعنوان کلی کارکرد زیبایی‌شناختی زبان خلاصه کرد. او با اقتباس از ایمانوئل کانت می‌نویسد زیبایی‌شناسی عنوانی است که بر تلاش برای پل زدن بین جهان مادی و معنوی، جهان نیروها و اندازها و جهان مفاهیم نهاده‌اند. سپس ادامه می‌دهد یک اثر ادبی پدیده‌ای زیبایی‌شناختی است. به گفته‌ی او، از دیدگاه کانت، پدیده‌ی زیبایی‌شناختی دارای «هدف مندی بی‌هدف» است [هرچند] ساختار آن‌ها هدف‌مند است. یعنی طوری ساخته می‌شوند که اجزای آن برای نیل به غایتی با هم کار می‌کنند. البته غایت خود اثر

هنری لذت در خود اثر یا لذتی است که اثر موجب آن می شود و هدفی بیرونی است (کالر، ۱۳۸۲: ۴۷). به همین دلیل سلدن هم این تعریف را می پذیرد که ادبیات ما را قادر می سازد که از زندگی لذت ببریم و آن را بهتر تحمل کنیم (سلدن، ۱۳۷۵: ۷).

باید افزود که ادبیات علاوه بر لذت زیبایی شناختی و آگاهی بخشی، می تواند کارکردهایی ویژه برای بعضی گروه های اجتماعی یا در برخی از مقاطع تاریخی داشته باشد. مثلاً می توان به کارکرد ادبیات کودکان اشاره کرد که می تواند در تربیت و پرورش ذهنی این گروه و فرآیند هویت یابی آن ها مؤثر باشد. به زعم بتلهایم، در کتاب *انسون افسانه ها*، ادبیات مناسب ترین رسانه ای است که می تواند در انتقال میراث فرهنگی به کودکان و نوجوانان و کمک به هویت یابی جمعی و ملی آن ها و... کارکرد بنیادی داشته باشد. قصه های پریان با آن فضای تخیلی که در این ژانر ادبی به کار گرفته می شود، بهتر می تواند کودک را با واقعیت زندگی آشنا کند. آن آثار ادبی که ماندگار شده اند، به این دلیل است که به کودکان در مقاطع مختلف تاریخی بفهماند که هر انسان برای یکپارچگی شخصیت و هویت یابی باید مراحل دشواری را بگذراند و با سختی ها روبه رو شود تا پیروز گردد (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۱۸۴ و ۱۹۴).

آرنولد هاووزر توضیح می دهد هنر [و از جمله ادبیات] اصیل زندگی را برای ما چنان تفسیر می کند که به کمک آن می توانیم با موفقت بیشتر از آشفتگی های پیرامون مان سردرآوریم و معنایی متقاعدکننده تر و قابل اعتمادتر از زندگی دریابیم (هاووزر، ۱۳۶۳: ۱۵). هنر می تواند نیرویی بسیار مهم در روابط اجتماعی به شمار آید. البته هنر یک ضرورت اجتناب ناپذیر در زندگی اجتماعی نیست؛ فرد بدون هنر می تواند زنده بماند، ولی بسیار حقیر می شود و انسان کامل نیست. در برهه ای تاریخی که رشد و تعالی میسر است، این صفات چشم اندازی ناگوار است (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۷: ۴۶۰). بر همین پایه است که شاعر معاصر ما شاملو نیز اعلام می کند «آرمان هنر تعالی تبار انسان است». (نقل از مجابی، ۱۳۷۷: ۷۰۴).

پیش از این اشاره شد و پس از این هم ناگزیر با واکاوی بیشتری گفته خواهد شد که برخی آثار ادبی چنان ژرف بینانه به شرایط اجتماعی نگریسته اند و آن را با

ظرافت تشریح نموده‌اند که گهگاه از منابع ناب جامعه‌شناختی آموزنده‌تر و آگاهاننده‌تر هستند. ژان دووینیو می‌کوشد ثابت کند که اگر بالزاک و دیکنز امروز زنده بودند جامعه‌شناس می‌شدند (دووینیو، ۱۳۷۹: ۲). شاید این داوری کمی غیراسلوبی باشد ولی باید پذیرفت که اگر آن‌ها بینش ظریف جامعه‌شناختی نداشتند، به‌منزله‌ی پیشگامان رمان واقعیت‌گرا در تاریخ ماندگار نمی‌شدند. در همین زمینه آدورنوی فیلسوف معتقد است که هنر بیش از فلسفه به ما آگاهی می‌دهد (نقل از بوی در الیوت و ترنر، ۲۰۰۱: ۶۱).

اکنون شاید مناسب باشد کوشش کنیم تعریفی - حداقل قراردادی یا ابتدایی - برای موضوع مورد بحث جامعه‌شناسی ادبیات، یا به عبارت روشن‌تر برای قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات فراهم کنیم. از آن‌جا که رسوبات رویکرد کارکردگرای هم‌چنان تأثیر خود را بر تبیین‌های علمی - اجتماعی اعمال می‌کند، در یک تعریف کلی گفته می‌شود «جامعه‌شناسی هنر و ادبیات شاخه‌ای از علم جامعه‌شناسی است که ساخت و کاربرد اجتماعی هنر و ادبیات و رابطه‌ی میان جامعه و هنر و قوانین حاکم بر آن‌ها را بررسی می‌کند» (نقل از فاضلی، ۱۳۷۴: ۱۱۰). اسکارپیت به جای عنوانی چون جامعه‌شناسی ادبیات، عبارت «جامعه‌شناسی پدیده‌ی ادبی» را به کار می‌برد و باور دارد مطالعه‌ی پدیده‌ی ادبی مستلزم شناخت سه واقعیت است: نویسندگان، آثار ادبی، خوانندگان (اسکارپیت، ۱۳۷۴: فصل ۲). بر همین پایه برخی منتقدان اثر اسکارپیت را نه جامعه‌شناسی ادبیات و نه جامعه‌شناسی پدیده‌ی ادبی، بلکه «جامعه‌شناسی کتاب» دانسته‌اند (دوران، ۱۳۸۳: ۳۰-۳۴). ستوده جامعه‌شناسی ادبیات را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی دانسته و پس از تعریف موضوع علم جامعه‌شناسی می‌نویسد، می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم بررسی و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدیدآورندگان آن‌ها و نیز تأثیر ماندگاری که این آثار بر اجتماع می‌گذارند تعریف کرد. به نظر او جامعه‌شناسی ادبیات مطالعه‌ی علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن را، در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی، موضوع کار خود قرار می‌دهد (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶). ترابی در تعریفی دقیق‌تر و اندیشیده‌تر می‌نویسد: «به‌طور خلاصه، جامعه‌شناسی ادبیات به‌عنوان دانشی اجتماعی به بررسی ادبیات این بخش شعور اجتماع می‌پردازد، و

با روشی علمی جوهر آثار ادبی، شرایط و مقتضیات محیط اجتماعی دربرگیرنده و پرورنده‌ی شاعر و نویسنده، جهان‌بینی و موضع فکری و فرهنگی آنان، مباحث و موضوعات و سفارش‌های اجتماعی مورد توجه در آثار ادبی را مورد مطالعه قرار می‌دهد (ترابی، ۱۳۷۶: ۵).

کوهلر برای روشن‌تر کردن قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات، آن را با جامعه‌شناسی ادبی مقایسه می‌کند و می‌گوید جامعه‌شناسی ادبیات اساساً به بررسی تجربی گرایش دارد و از رشته‌های فرعی جامعه‌شناسی است و روش‌های آن را به کار می‌برد. در مقابل، جامعه‌شناسی ادبی روشی است مربوط به علم ادبیات و با آن را علم تاریخی - جامعه‌شناختی ادبیات تعریف می‌کنیم (کوهلر، در پوینده، ۱۳۷۷: ۲۳۶). ژاک لنار در دنباله‌روی از کوهلر و در توضیح بیشتر این تفکیک می‌نویسد، جامعه‌شناسی ادبیات که بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه‌شناسی عمومی است برای کاربرد روش‌های جامعه‌شناختی در مورد بخش، فروش، و خوانندگان آثار و نهادهای ادبی، گروه‌های حرفه‌ای مانند نویسندگان، استادان، منتقدان، و در یک کلام آن‌چه در ادبیات خارج از متن ادبی است، تلاش می‌ورزد. اما جامعه‌شناسی ادبی یکی از روش‌های علوم ادبیات است، یعنی روشی انتقادی که به متن (از راج‌شناسی تا معناشناسی) و به معنای آن توجه دارد (لنار، همان: ۸۱). اگر کسانی مانند لنار و زیما جامعه‌شناسی ادبیات را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی می‌دانند، به نظر بوردیو - حداقل در قضاوتی کلی - ادبیات مقوله‌ای عام و جامعه‌شناسی مقوله‌ای خاص است. او می‌گوید «بحث جامعه‌شناختی چاشنی تندی» برای ادبیات و تقویت تجربه‌ی ادبی-است (به نقل از فاولر، در الیوت و ترنر، ۲۰۰۱: ۳۲۱). شاید هم کم‌شش در این بحث، که آیا جامعه‌شناسی ادبیات شاخه‌ای از جامعه‌شناسی علم است یا جامعه‌شناسی هنر، کمک چندانی در روشن‌شدن قلمرو آن ننماید. جدایی علم و هنر نیز از جمله میراث‌های آگاهانه یا ناآگاه پوزیتیویسم سده‌ی نوزدهم است و شاید امروز دیگر این دوگانگی‌ها بیشتر سفسطه‌آمیز و کم‌فایده - اگر نگوییم بی‌فایده - تلقی می‌شود. علم و هنر جلوه‌هایی از اندیشه‌ی بشری هستند و همواره با هم آمیخته‌اند و هر دو در خدمت کشف و بازنمایی حقیقت می‌باشند (صرف‌نظر از این‌که خود مفهوم حقیقت از سوی پسانوگرایان و

پساساختارگرایان، که بسیاری در ادغام نظریه‌ی ادبی و نظریه‌ی اجتماعی صاحب رأی هستند، در معرض پرسش و چالش است.^۱

جامعه‌شناسی ادبیات تحلیلی میان‌رشته‌ای است که نه فقط فصل مشترک جامعه‌شناسی و ادبیات - آن‌هم در بیانی ساده و صوری - است، بلکه در بازتابی حقیقت می‌تواند و باید از مبانی تاریخی، فلسفی، و علمی (اعم از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و غیره) بهره‌گیرد. هدف والای هر کوشش علمی - اجتماعی در نهایت این است که بر آگاهی حقیقی ما درباره‌ی زندگی اجتماعی بیفزاید. برخی از این آگاهی‌ها را می‌توان از متون ادبی به‌دست آورد. بنابراین شاید بتوان گفت که این مهم نیست که آیا جامعه‌شناسی ادبیات شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است یا مبحث و رشته‌ای است از انتظامی دیگر. نکته‌ی مهم این است که دیدگاه‌ها و دست‌آوردهای پژوهشی که در این قلمرو به‌دست می‌آید تاچه‌اندازه از حقیقت زندگی به ما آگاهی می‌دهد. محور اصلی بحث در جامعه‌شناسی ادبیات، قضیه‌ی رابطه‌ی ادبیات و زندگی اجتماعی، ادیب و جامعه، و چگونگی شکل و بیان ادیب از حقایق زندگی اجتماعی است. چنان‌که پیش از این اشاره شد، لوکاج تحلیل جامعه‌شناسی ادبیات را مبتنی بر پیوند نزدیک و دیالکتیک بین هنر [ادبیات] و جامعه در پیش می‌گیرد. زیما توجه به قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات را برپایه‌ی روش‌شناسی علمی پی‌گیری می‌کند. به‌نظر او تفاوت میان روش تجربی و روش دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات این است که کسانی که به روش تجربی گرایش دارند (به‌نظر می‌رسد منظور چه آن‌هایی است که در عینیت‌گرایی دنباله‌رو ماکس وبر هستند و چه کسانی که چون اسکارپیت از رویکرد کارکردگرایی و یا ساختارگرایی پیروی می‌کنند) کاری به جنبه‌های زیبایی‌شناختی اثر ندارند. ولی آن‌ها که به روش دیالکتیکی گرایش دارند (هم‌چون آدورنو و دیگر اصحاب نظریه‌ی انتقادی) استدلال می‌کنند که در تحلیل جامعه‌شناختی ادبیات، نادیده گرفتن عناصر سازنده‌ی اثر میسر نیست، و اصولاً هم نمی‌خواهند جنبه‌های زیبایی‌شناختی

۱. البته در مکتب لوکاج و شاگرد او گلدمن، که در هویت‌بخشی علمی جامعه‌شناسی ادبیات جایگاه برجسته‌ای دارند، تفکیک‌زدایی و شالوده‌شکنی دیدگاه‌های پاسا ساختارگرایی، پسانوگرایی و پوچ‌انگاری راهی ندارند.

اثر را نادیده بگیرند. به نظر زیما رویکرد دیالکتیکی فقط به بررسی کارکرد اجتماعی و اقتصادی ادبیات عامه نمی پردازد، بلکه در پی توضیح مناسبات میان ساختارهای معنایی و روایتی با منافع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گروه های اجتماعی نیز هست. با وجود این، منظور این نیست که روش های تجربی به کلی بی اهمیت و کارگذاشتنی هستند. تحلیل متن به خودی خود فعالیت و روشی تجربی است (زیما، در پوینده، ۱۳۷۷: ۱۳۷-۱۳۹). لوونتال تحلیل گر نظریه انتقادی، آمیزش نظریه اجتماعی و تحلیل ادبی را از رویکردهای ضروری جامعه شناسی ادبیات می داند (لوونتال، ۱۳۸۴: ۱۵۳).

گلدمن ضمن این که موضوع جامعه شناسی ادبیات را مطالعه ای جامعه شناختی آفرینش ادبی در بستر اندیشه دیالکتیکی ساختارگرایی تکوینی می داند، با طرح سه مسیر پژوهش، قلمرو علمی جامعه شناسی ادبیات را در گستره ای جامع تر بررسی می نماید:

۱. جامعه شناسی ادبیات شامل مجموعه ای از بررسی های جامعه شناختی درباره ی چاپ، پخش، و به ویژه دریافت و پذیرش آثار ادبی است. این مجموعه، شاخه ای از جامعه شناسی پوزیتیویستی است که در اصل همان روش دیگر شاخه های جامعه شناختی دانشگاهی (پسش نامه، و تحقیق های بی سمت و سو و مانند آنها) را به کار می بندد. گلدمن، اسکارپیست را از نمایندگان برجسته ی این نحله می داند.

۲. گروه دوم به بررسی بعضی از جنبه های جزئی متن ادبی در مقام نشانه ها و فرانسمودهای آگاهی جمعی و دگرگونی آن می پردازد. یکی از برجسته ترین نمایندگان این گروه لوونتال است که به مطالعه ی موضوع هایی مانند باز نمود گروه های حرفه ای و اجتماعی گوناگون در آثار ادبی، تغییر جهت تولید و توانایی حرفه ای [کارگزاران نشر] به سوی مصرف و عادت مصرفی و سرگرمی می پردازد. (باید افزود که مهم ترین اثر لوونتال، ادبیات و انکاره ی انسان^۲ است که در آن به بررسی محتوای آگاهی جمعی می پردازد).

۳. در کنار این دو مسیر پژوهش که بی تردید سودمند هستند، هرچند فقط

به نحوی حاشیه‌ای به پدیده‌ی ادبی مربوط می‌شود، جامعه‌شناسی آفرینش ادبی به معنای اخص کلمه قرار می‌گیرد. این دانش، اثر ادبی را همان‌قدر پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که آفرینش فردی، که آن‌هم تا حد زیادی آفرینش جمعی است. در این زمینه دو مسیر فرعی را می‌توان جدا کرد: مسیر سنتی، که نمایندگان آن مادم دوسال و ایپولیت تن هستند و مسیر جدید که با کارهای لوکاج آغاز می‌شود (گلدمن، ۱۳۷۷: ۶۴-۶۶).

در این بحث، گویی کوشش شد که با توجه به ترکیبی از ملاحظات روشی و حوزه‌ی مطالعاتی، قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات تا اندازه‌ای روشن شود. دیدگاه هابرماس در این زمینه و درباره‌ی روش و قلمرو علم (به‌طور کلی) می‌تواند مکمل گفتار گلدمن باشد و ما را در تعریف قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات کمک کند. هابرماس با عنایت به سالوده‌ی شناخت‌شناسی علوم اجتماعی و با تأثیرپذیری از صاحب‌نظرانی چون پیرس^۱ و گادامر^۲ به گسترش سنخ‌شناسی شکل‌های مختلف دانش می‌پردازد. آن‌ها را در سه سنخ یا شکل بررسی می‌کند: دانش تجربی-تحلیلی [پوزیتیویسم]، هرمنوتیک، [پدیدارشناسی و مانند آن]، و نظریه‌ی انتقادی، [دیدگاه دیالکتیکی مکتب فرانکفورت و مانند آن] (نقل از باثرت، در لیوت و ترنر، ۲۰۰۱: ۸۶). در این‌جا هابرماس بر دانش تأویلی (هرمنوتیک) به‌عنوان یک سنخ مستقل تأکید دارد. اضافه می‌کنیم که گلدمن نیز به‌خاطر دنباله‌روی از لوکاج (که بعضی از را از بنیان‌گذاران نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت می‌دانند) و با تأثیرپذیری از دیگر اندیش‌مندان این مکتب، مانند لوونستال و آدورنو، به تفسیرهای هرمنوتیک، به‌ویژه از سوی لوکاج، به دیده‌ی اهمیت می‌نگرد. تأکید ویژه بر این نکته به این خاطر است که نویسنده‌ی کتاب حاضر گمان می‌کند تحلیل افکار و آثار بزرگانی چون مولوی، به‌خصوص از جنبه‌های زیبایی‌شناختی و فلسفی، نه‌نامه او (که شاید مقدمه و معرف جامعه‌ی از کل مثنوی باشد) و نیز حافظ، به‌ویژه برخی غزلیات او (حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم/خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم) شاید در پرتو آموزه‌های دانش هرمنوتیک میسر باشد،

یا این نحوه‌ی دانش در کشف رمز و راز این افکار عمیق کمک نماید.

در این فصل به‌جا بود که تعریفی روشن و راهگشا از جامعه‌شناسی ادبیات ارائه دهیم. اما شاید کوشش برای ارائه‌ی تعریف رشته‌ای به‌نام جامعه‌شناسی ادبیات میسر نباشد، بلکه تأمل بر کارکرد اجتماعی ادبیات در جامعه یا بررسی رابطه‌ی آفرینش ادبی و زندگی اجتماعی و موضوع‌هایی که جامعه‌شناسی ادبیات به آن توجه دارد، کاری سودمندتر باشد. به‌نظر می‌رسد گزینشی خلاصه‌شده از آنچه گذشت به ما کمک کند. به‌گفته‌ی هاوزر متن ادبی اصیل، زندگی اجتماعی را برای ما چنان تفسیر می‌کند که می‌توانیم از آشفتگی‌های پیرامون خودمان با موفقیت بیشتری سردرآوریم و معنایی متقاعدکننده برای زندگی بیابیم؛ یا می‌توان از گفته‌های لوکاک و گلدمن این جمله‌ی کوتاه و برجسته را استنباط کرد که متن ادبی [به‌گفته‌ی هاوزر] ابزاری برای بررسی جامعه‌شناسی است یا، به عبارتی روشن‌تر، متن ادبی به‌خودی خود جامعه‌شناختی است. و لونتال و ایگلتن با دو بیان متفاوت استدلال می‌کنند که متن ادبی مطمئن‌ترین و قابل‌اعتمادترین منبع برای آگاهی و خودآگاهی در بررسی رابطه‌ی فرد و جهان پیرامون است.

گلدمن می‌نویسد هر قصه و هر اثر ادبی دیگر وقایع زمانه‌ی خود را بازگو می‌کند. قصه درواقع شکل بیان هنری همان مسائل اجتماعی است [چنان‌که جامعه‌شناسی به بیان علمی گفت‌وگو می‌کند]. به‌نظر گلدمن هر اثر برجسته‌ای دارای چهار مشخصه‌ی روشن و هم‌سنگ است که هر مستندی باید به آن توجه داشته باشد: ۱) سنجیدگی در انسجام اثر که هم‌نوا با مسائل اجتماعی زمانه است؛ ۲) غنای آن اثر که به حداکثر آگاهی ممکن نویسنده مربوط می‌شود؛ ۳) منش واقعی یا ممکن مجموعه‌ی عناصری که اثر را تشکیل می‌دهند؛ ۴) ویژگی غیرفلسفی اثر، چراکه هر اثر برجسته فقط به مفاهیم فلسفی بیان نمی‌شود بلکه راهنمایی‌های عملی هم نشان می‌دهد (گلدمن، ۱۳۶۹: ۱۵).

برپایه‌ی مطالبی که گفته شد و با اقتباس از تعریفی که استاد ترابی از موضوع جامعه‌شناسی ادبیات داده‌اند، می‌توان تعریف موضوعی این رشته‌ی جامعه‌شناسی را به صورت زیر پیشنهاد داد تا مورد نقد و اصلاح قرار گیرد: جامعه‌شناسی ادبیات دانشی اجتماعی است که به بررسی ادبیات به‌منزله‌ی بخشی

از شعور و عمل اجتماع می‌پردازد و با روشی علمی جوهر آثار ادبی، شرایط و مقتضیات محیط اجتماعی دربرگیرنده و پرورنده‌ی شاعر و نویسنده، جهان‌بینی و موضع فکری و فرهنگی آنان، مباحث و موضوعات و سفارش‌های اجتماعی مورد توجه در آثار ادبی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

هدف مطالعه

همگامی که این عنوان فرعی مطرح می‌شود، ممکن است ذهن خواننده را وادار به این پرسش‌ها کند که آیا منظور این است که هدف یا هدف‌های مطالعه در حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات چیست؛ یا هدف ویژه در تهیه و تدوین اثر حاضر چه می‌باشد؟ شاید هم هر دو پرسش و آمیخته با هم شایان توجه باشد؛ چراکه به نظر می‌رسد این دو سطح هدف‌مندی با یکدیگر سنخیت و ارتباط دارند. هرچند ممکن است به نظر بعضی پژوهشگران این دو دسته اهداف در دو سطح و منظور متفاوت قابل طرح باشند. به هر حال، صرف‌نظر از ارتباط و سنخیت پرسش‌های بالا، چنان‌چه به اهمیت کتاب حاضر در حد توان نویسنده اثری نظام‌مند و روش‌مند باشد، توجه به هر دو سطح هدف‌مندی نه فقط کاری سودمند که ضروری است.

اگر بخواهیم به هدف کلی مطالعه در جامعه‌شناسی ادبیات نظری گذرا بیفکنیم، شاید بتوان گفت چون این حوزه‌ی دانش اجتماعی، به جهت خصلت بین‌رشته‌ای‌اش، جایگاهی ویژه دارد، بنابراین هدف کلی مطالعه در این شاخه‌ی معرفتی باید ترکیبی از اهداف علمی جامعه‌شناختی در ارتباط با زیبایی‌شناسی هنری باشد. اعم از این‌که جامعه‌شناسی ادبیات را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی عمومی بدانیم - که در این صورت اهداف مطالعات مورد نظر، بیشتر جامعه‌شناختی خواهند بود - یا این‌که هم‌چون لوکاج آن را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی هنر بشناسیم - که در این حالت جامعه‌شناسی هنر خودش رشته‌ای از جامعه‌شناسی به‌شمار می‌آید - در هر صورت مشخص نمودن اهداف مزبور در سامان‌مندی ذهن پژوهشگر شایان اهمیت است. به نظر می‌رسد برای پرهیز از این سرگردانی و به اصطلاح از این شاخه به آن شاخه پریدن، مناسب آن است که به پیروی از استاد ترابی، آن را دانشی اجتماعی دانسته و بر این اساس

فرض کنیم هدف اصلی و غایی این دانش، در مجموعه‌ی معرفت‌شناسی بشری، آگاهی‌پیدا کردن درباره‌ی گوشه‌ای از حقایق زندگی اجتماعی است که آگاهی یافتن هم خواهی نخواهی و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به‌عمل می‌انجامد. به بیانی دقیق‌تر، هدف این بخش از دانش اجتماعی، هم‌چون کل پیکره‌ی علم، شناخت واقعیت‌های اجتماعی و غلبه بر آن‌ها در جهت تسهیل زندگی انسان (به‌طور نظری و عملی) است، که این کار با مطالعه و تجزیه و تحلیل آثار و متون ادبی نیز میسر می‌باشد.

گفته می‌شود ادبیات توانایی بسیار زیاد در تشریح روحیات و شرایط زندگی مردم در یک دوره‌ی زمانی معین دارد و فراز و نشیب‌های اجتماعی زندگی را به تصویر می‌کشد. مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات موجب آگاهی و درک ما از این وضعیت می‌شود. به عبارت روشن‌تر، با مطالعه‌ی متون ادبی اصیل می‌توان کمابیش به تناسبات تاریخی و شیوه‌ی زندگی مردم در دوره‌ی تاریخی معینی نشست (هاووز، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۵؛ اسپرگ، در شیروانلو، ۱۳۵۵: ۱۲۷؛ آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۶۴؛ ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۱۳). بنابراین مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات برای کشف این حقایق اردل متون ادبی کارایی دارد. اگر بُعد هنری ادبیات مدنظر باشد، می‌توان گفت هنر نیز مانند علم موافق مقتضیات زندگی انسان تحول می‌یابد و در هر دوره می‌تواند ما را در کشف حقایق و متقاعدشدن کمک نماید. اگر هم به پیروی از لاکاچ، هدف مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات را درک ابعاد زیبایی‌شناسی در متون ادبی بدانیم و تحلیل اجتماعی را وسیله‌ای برای درک ماهیت زیبایی‌شناسی به‌مثابه‌ی عنصری فرهنگی - اجتماعی به‌شمار آوریم (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۲۱)، این را می‌توان افزود که هرچند بررسی‌های جامعه‌شناسی ادبیات به‌کندرتاکو در جنبه‌های زیبایی‌شناختی و رمزگذاری و رمززدایی در آفرینش ادبی به‌مراتب کشتی اجتماعی توجه دارد، این کار را در جهت ارتقای آگاهی درباره‌ی رابطی متقابل اثر ادبی و شرایط اجتماعی - تاریخی فضای آفرینش ادبی انجام می‌دهد. چنان‌که خواهیم دید در جامعه‌شناسی ادبیات انواع (ژانرهای) ادبی مانند حماسه، تراژدی، رمان، الگوهای مختلف شعر، و مفاهیمی چون کنایه، استعاره، اسطوره، نماد، طنز، و حتی مداحی و چاپلوسی را از طریق ادبیات، به‌مثابه‌ی

واقعیت‌های اجتماعی، جهت آگاهی از شرایط زندگی اجتماعی در دوره‌ای خاص به تحلیل می‌کشند.

به این ترتیب هدف ویژه‌ی کتاب حاضر نیز روشن می‌گردد. با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد، دیگر نیاز به توضیح بیشتری نیست و می‌توان گفت هدف ویژه از تدوین این اثر تهیه‌ی مجموعه‌ای پایه‌ای، روش‌مند و علمی است تا بتوان به کمک آن به قلمرو بررسی و تحلیل ادبیات در بستر نظرهای جامعه‌شناختی وارد شد. یادآوری می‌نماید که بیشتر آثار موجود که عنوان آن‌ها شباهتی با این اثر دارند، عموماً به صورت مجموعه‌ای تهیه شده‌اند که پاسخ‌گوی سرفصل‌های مصوب درس «جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی» باشند، از این رو کمتر رهنمودی برای ورود دانشجو به قلمرو تحلیل اجتماعی متون ادبی و ادبیات به طور کلی ارائه می‌دهند. هدف بنیادین این نویسنده تهیه‌ی درس‌نامه‌ای^۱ هرچند ناقص شامل اصول و احتمالاً اسلوبی و پایه‌ای برای نگرش به جامعه‌شناسی ادبیات بوده است؛ که نه اختصاصی به ادبیات صرفاً فارسی داشته و نه ادبیات فارسی را این حد خصلت‌های منحصربه‌فردی دارد که به دنبال شیوه‌ها و اسلوب تحلیل ویژه‌ی آن باشیم. منظور این‌که بررسی و تحلیل آثار ادبی و نگاه به ادبیات نیاز به استفاده از اصول پایه‌ای و کلی دارد که این اثر در شناخت و معرفی آن‌ها کوشش می‌کند.

با توجه به تعریفی که از قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات و هدف آن به عمل آمد، می‌توان هدف کلی فوق را به مواردی جزئی تقسیم کرد. شاید این کوشش نیز در روشن‌تر شدن هدف خاص این کار کمک نماید، چنان‌که در جهت غنابخشیدن به اهداف این‌گونه بررسی‌ها شاخه‌هایی جدید در جامعه‌شناسی ادبیات باز شده است. برای نمونه، می‌توان به رولان بارت، متفکر پسا ساختارگرای فرانسوی، اشاره کرد که علاقه‌ای به رعایت مرزهای ساختگی رشته‌های مختلف علمی، به ویژه علوم انسانی ندارد، و نیز به دنبال همین علاقه‌ی تفکیک‌زدایی مرز تفارق چشم‌گیری بین نویسنده، خواننده و منتقد اثرش نمی‌بیند و بحث خود را اساساً بر محور «متنیت»^۲ بنا می‌نهد (بارت،

۱۳۸۳: ۱۰). شاید بحث بارت و سایر نظریه پردازان ادبی امروز با نظر گلدمن هم تعارضی نداشته باشد که هر خواننده که متنی را می خواند و حتی هر بار که می خواند، گویی متن متفاوتی مطالعه می شود، زیرا در شرایط زمینه ای متفاوتی خوانده می شود. بر همین پایه، «جامعه شناسی متن» به منزله ای شاخه ای از جامعه شناسی ادبیات مطرح می گردد. اضافه می کنیم که طرح شاخه ای جدید، دیگر ارتباطی با دیدگاه بارت ندارد، زیرا این به خودی خود نوعی مرزگذاری است که با ایده ای ساختارشکنی و واسازی (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) مغایرت دارد صرف نظر از منظور خاص بارت در تأکید بر متنیت، برخی پژوهشگران به دنبال همین کوشش به شاخه ای کمابیش منطبق بر جامعه شناسی متن، به «جامعه شناسی خواندن» رسیده اند (لنار، در پوینده، ۱۳۷۷: ۹۲). هم چنین در حالی که بعضی عقیده دارند جامعه شناسی ادبیات در مفهومی کلی معادل با «نقد اجتماعی» متون ادبی است (بلیزی، ۱۳۷۹: ۱۷۹)، بعضی صاحب نظران نقد اجتماعی را شاخه ای دیگر از جامعه شناسی ادبیات می دانند (اتودیه، در پوینده، ۱۳۷۷: ۱۱۶).